

جنبش کارگری و محیط زیست

(متن سخنرانی در سمینار محیط زیست)

علیرضا تقفی

قرار نبود من در این برنامه صحبتی داشته باشم. ولی بحث‌های خوبی شد که بعضی بحث‌ها اشکلاتی داشت که باید روی آن صحبت کنم. من تخصصی در محیط زیست ندارم و اما می‌توانم بگویم که راحل‌های کارگری برای بحران محیط زیست چیست؟ می‌توانم از موضع یک فعال کارگری بگویم که ما چه کار باید بکنیم که مسایل محیط زیست حل شود. پریروز مقاله‌ای را خواندم که در روزنامه شرق چاپ شده، دفتری را در تهران کشف کرده‌اند که کارشان فروش اعضای بدن انسان است. کلیه ۲۰ میلیون تومان، کبد اینقدر ... این دفتر رسماً کار می‌کند تعدادی دلال و کارمند دارد. حقوق‌های دومیون تومان به کارمندان می‌دهد. مسوول آن دفتر گفته بود که ما با پرسنل بیمارستان‌ها ارتباط داریم و هر مرگ مغزی را به ما خبر می‌دهند. ما دلال‌هایمان را می‌فرستیم. با خانواده‌ی آن طرف صحبت می‌کنند. مثلاً قلبی را خریده بودیم ۴۰ میلیون فروختیم ۶۰ میلیون تومان و کلیه را خریدیم ۲۰ میلیون فروختیم ۳۰ میلیون و همینطور کبد و سایر قطعات بدن. خیلی روشن و واضح یک بنگاه اقتصادی بزرگ این چنین کار می‌کند و خود طرف نیز از درآمد ۳۰ یا ۴۰ میلیونی در ماه صحبت می‌کند و گویا چنین تجارتی ممنوع نیست. که توی روزنامه گزارشش را نوشته‌اند. من از همین جا می‌خواهم مطلبی را بگویم دیدگاه جنبش کارگری یا دیدگاه کارگری برای حل معضله‌های موجود که یکی از آنها مسایل زیست محیطی است، چیست. البته شاید بعداً یک چالشی با آقای مالجو داشته باشیم که به طور کلی نیروی کار از ابتدایی که نیروی کار وجود داشته کالا بوده چه به صورت برده در دوران ماقبل سرمایه‌داری و چه به صورت کارگر که در صنعت می‌خواهد کار کند. یکی از مسایل اصلی که جنبش کارگری

مواجه است چه در ایران و چه در سطح جهان، مساله "به هر ترتیب ارزان خریدن کار" است. بسیاری از مشکلات و معضلاتی که همین الان، بحران‌هایی که در سطح کشورهای سرمایه‌داری و نظام سرمایه‌داری می‌بینم راحل سرمایه‌داری برای آن ارزان نیروی کار است. چرا چین الان می‌تواند بازار جهانی را بگیرد؟ ما الان در هر جای جهان تولید کنیم گران‌تر از چین خواهد شد. زیرا آنجا انسان خرید و فروش می‌شود با روزی سنت. در هند همین طور. این دو اقتصاد بزرگ آسیا، یعنی هند و چین نزدیک دو ونیم نفر جمعیت دارند و نیروی کارشان به ارزان‌ترین شکل خرید و فروش می‌شود. بسیاری موبایلها و قطعات الکترونیکی که بازار جهان را گرفته، تمام تولیدات اپل، سامسونگ در هند تولید می‌شود.

در قرارداد نفتا که در سال ۱۹۹۲ بسته شد که به اصطلاح آغاز جهانی‌سازی بود تنها که همه روی آن توافق داشتند این بود که مناطق آزاد تجاری دنیا از هر گونه محدودیت باشد. در فرم‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی کیش نیز دیدیم که قوانین کار در آنجا حاکم نیست روابط بین کارگر و کارفرما به قرارداد ما بین کارگر و کارفرما بستگی دارد.

جزو قوانین مناطق آزاد تجاری است. کسی که مناطق آزاد تجاری سرمایه‌گذاری می‌کند

هیچ مسوولیت در قبال تخریب محیط زیست ندارد. این را به خصوص بعد از آنکه سر و صدایی شد در منطقه ماکیا. دولا.س.. مکزیک که بسیاری از ضایعات خطرناک را در آن جا دفن می‌کردند در مناطقی که خریده بودند، سرمایه‌داران. موقعی که دولت مکزیک جلوی این کار را گرفت، دادگاه‌های نفتا دولت مکزیک را محکوم کرد و جریمه کرد چرا که حفظ محیط زیست نباید مانع گسترش تجارت شود. مانع از گسترش سرمایه‌گذاری شود.

ما با نظامی مواجه‌ایم که بنیانش بر این استوار است که آنجا که سود باشد باید کار کرد. اگر سود نداشته باشد به درد نمی‌خورد دوستان گفتند این زمین را نگاه می‌کنند چقدر می‌ارزد ممکن است دو تا بچه محصولاتش را بخورند سیر شوند. اما مهم برای من این است که خرید و فروش این چقدر برای من سود دارد. این نظام سرمایه‌داری است.



با آن
نیروی
خریدن
چیزی
۴۰
میلیارد
همین
چین و
ماده‌ای
آزاد
و

طرف بسیار آدم خوبی است استنمارگر نیست. خانه‌ای داشته، زمینی داشته کنار جاده قرار گرفته... این زمین یک میلیارد تومان می‌ارزد می‌تواند در یک آپارتمان نصف این قیمت بنشیند درختانش را قطع کند و سیستم قدیمی‌اش را به هم بزند. این حقش است. مثلاً یک معلم بازنشسته است... سیستم سرمایه‌داری منطقی دارد که هر چیز که سود دارد آن درست است. ۱۰-۱۵ سال قبل که کنار دریای خزر می‌رفتی از کنار جاده دریا را می‌دید ولی الان همه‌اش تبدیل به ویلا شده حالا نهادهای نظامی، آن را فروخته‌اند می‌خرند می‌فروشند و کلی هم پولدار شده‌اند نهادهای نظامی انتظامی، وابستگان قدرت آنها مقدمند و بقیه هم به دنبال آنند که به دنبال سودند. پس خیلی روشن می‌توان گفت اشکال تخریب محیط زیست و کالائی شدن آن اصل نظام سودمحور سرمایه‌داری است.

منطق جنبش کارگری، من به عنوان یک فعال کارگری به طور مشخص می‌توانم بگویم تا هنگامی که نظام سرمایه‌داری حاکم است ما هیچ پیشرفتی در زمینه جلوگیری از تخریب محیط زیست پیدا نخواهیم کرد. چرا چون مگر ما چقدر نیرو داریم. نیروهای مان را جمع می‌کنیم.

کشیشی بود که برای مقابله با جنگ با چکش به جان موشک‌ها افتاده بود، مقابله با جنگ به طور نمادین. چکش که موشک را کاری نمی‌کند. آنها که برای حفظ محیط زیست می‌جنگند و مبارزه می‌کنند تا آن زمان که سودطلبی سرمایه‌داری و منطق سرمایه‌داری به چالش کشیده نشود، کاری نمی‌شود کرد. می‌توان اعتراض کرد. به کجا به چی اعتراض باید کنیم؟ به این که ساحل دریای خزر فروخته شده چه کسی می‌خواهد به این اعتراض‌ها رسیدگی کند. اعتراض کنیم که جنگ‌ها فروخته شده در فروش جنگ‌ها نهادهای قدرتمند سهم دارند. نهادهای قدرت سهم دارند. الان بنگاه‌های اقتصادی زیادی تشکیل شده زمین جنگل را می‌خرند. شهرداری‌ها هم هستند که می‌فروشند. در روزنامه‌ها اعلام کردند که شهرداری اهواز زمین بزرگی را در کنار شهر که عده‌ای از قبایل به طور آبا اجدادی در آن زندگی می‌کردند، به دو نفر سرمایه‌دار فروخته‌اند. برای تمام اینها نهادهای قدرت سند درست کردند. این زمین‌هایی که خرید و فروش می‌شود میلیاردها میلیارد در این افشاکری‌هایی که علیه هم دیگر می‌کنند. شاهد بودیم. تمام زمین‌های اطراف ورامین را برای کمک به حوزه علمی داده‌اند. آقای احمدی‌نژاد اینها را گفت. ما که چیزی نگفتیم. خودشان می‌گویند. ۷ هزار هکتار است، ۷ هزار میلیارد تومان می‌شود. اختلاسش بیشتر از این حرف‌هاست. تنها راهی که وجود دارد... ممکن است اعتراض کنیم زاینده رود آبش بیشتر شود. چند تا زیست گاه چند تا جنگل را چند تا زیست‌گاه حیوانات را رعایت کنند. سر و صدا راه بیافتد ولی فایده چندان ندارد باید بینان اصلی نظام سرمایه‌داری به چالش کشیده شود. من گمان می‌کنم اگر زمانی این وحدت را این تفکر را در میان تمام کسانی که از محیط زیست دفاع می‌کنند از حقوق زنان و کودکان دفاع می‌کنند... اینها بخشی از آن تخریبی است که توسط سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. بر کودکانش، بر زنانش، و کارگزارانش رحم نمی‌کند نظام سرمایه‌داری باید دگرگون شود.

<http://www.kanoonm.com/1145#more-1145>

نگرش رادیکال به محیط زیست

(متن سخنرانی در سمینار محیط زیست)

فریبرز رییس دانا

طبیعی است که نگاه رادیکال به محیط زیست با نگاه مارکسیستی به محیط زیست متفاوت است، مدت‌ها مارکسیست‌ها متهم بودند که نگاه اکولوژیکی به طبیعت ندارند، گو اینکه همین نگاه را مدت‌ها فمینیست‌ها داشتند و مدت‌ها مارکسیست‌ها را متهم به داشتن نگاه مردانه به مسائل می‌کردند. البته مساله زن در این بحث نمی‌گنجد و در فرصت مناسب می‌توان به این اتهام نادرست پرداخت. اما به اتهام ردیانه‌ی بورژوازی به اندیشه‌های مارکسیستی نسبت به مساله محیط زیست به سادگی می‌توان توضیح داد. نخستین کسی که به قول انگلس به محدودیت‌های شناخت در ارتباط با زیست‌شناسی پرداخت، امیل دوبوس رایموند زیست‌شناس آلمانی بود، او در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ به این نتیجه رسیده بود که چون رابطه‌ی حیات با ماده از نوع رابطه‌ی پیدایش است پس باید به سراغ نظریه‌ی های تکامل برای خاستگاه حیات رفت. داروین نیز با اینکه قبل از مارکس زندگی می‌کرد عالیترین نوع نگرش ماتریالیسم دیالکتیک به طبیعت را تنویر کرد و بعد از او هم انگلس این کار را انجام داد. نظر انگلس نظریه‌ی داروین را باید چونان برهان عملی نظریه‌ی هگلی در مورد پیوند درونی میان ضرورت و تصادف در نظر گرفت. مدت‌ها محفل‌های بورژوازی یا مارکسیست‌های ناوارد به انگلس حمله می‌کردند که او دیدگاه‌های ماتریالیسم دیالکتیک را به اکولوژی به زور وارد می‌کند، این حرف‌ها هم عموماً با پوشش «رادیکالیسم»

انجام شد و گفته می‌شد دیالکتیک مربوط به پراکسیس است و نه طبیعت، پراکسیس در اجتماع اتفاق می‌افتد و یکی از پایه‌های آن آگاهی است دیدگاه هگلی در مارکسیسم علیه دیدگاه پوزیتیویستی بود و در آن بر ماده‌گرایی عملی مارکس تاکید می‌شد که در مفهوم او از پراکسیس جا داشت و سنت‌های آن موجب شده بود بررسی با شیوه‌های دیالکتیکی در طبیعت کمرنگ شود یا کنار برود و اساساً گفته شود این قلمرو به پوزیتیویست‌ها تعلق دارد. در نتیجه می‌گفتند به کار بردن دیدگاه‌های دیالکتیکی در طبیعت توسط انگلس یک اشتباه بزرگ است. در دهه ی ۷۰ میلادی و آن زمان که در انگلستان دانشجوی بودم به یاد دارم مارکسیست‌هایی را که اعتقاد داشتند انگلس در این موضوع اشتباه کرده است و خود را "مارکسیست‌های" ضد انگلس می‌دانستند و انگلس را انحرافی در اندیشه‌های مارکسیستی می‌دانستند و معتقد بودند که استفاده از دیالکتیک در مسائل مربوط به طبیعت و اکولوژی اشتباه بزرگی از جانب انگلس بوده است.

بعدها کسانی این بحث انگلس را باز کردند. می‌توانم به نی پی تامپسون و ریچارد ویلیامز در انگلستان، سونیزی، باران و مکداف و بریدمن (اصحاب مانتلی ریویو) در امریکا اشاره کنم. به نوعی ما مدیون جان بلایمی فاستر هستیم که در کتاب «اکولوژی و مارکس» نظریات مربوط به انگلس را باز کرد و حقانیت نظرات او را اثبات کرد و به امکان کاربرد شیوه‌های دیالکتیکی در طبیعت یاری رساند. اگر کانت در نقد سومش بر آن بود که غایت شناسی بر پایه‌ی تعقل ناب می‌تواند به شناخت طبیعت کمک کند. برای مارکسیست‌های امروز این تعقل دیالکتیکی در منطق پیدایش است که می‌تواند به شناخت ما کمک کند. در واقع نشان داده شده است انگلس مارکسیست بزرگی بود و به کار بردن دیالکتیک در طبیعت نیازمند یک توضیح و فهم ویژه و جدیدی است. آرزوی و در واقع خواسته مارکس این نبود که متدولوژی طراحی کند که در همه علوم کاربرد داشته باشد. او پوزیتیویسم را دیده بود و از توانایی‌ها و محدودیت‌های آن هم مطلع بود (در حد زمان خود) بارها هم متهم به پوزیتیویسم شده بود. او نمی‌خواست متدولوژی‌ای را داشته باشد که در همه‌ی علوم اعم از فیزیک و شیمی و ریاضیات و ... کاربرد داشته باشد و اثبات شود، او پرنسپب ذهنی را خواهان بود که بتواند علوم و معرفت‌شناسی را یگانه تعریف کند. معرفت‌شناسی که او شناخته بود و طرح کرده بود ماتریالیسم بود، ماتریالیسمی غیر مکانیکی و دیالکتیکی که وقتی مربوط به مسائل اجتماعی و مبارزات طبقه کارگر می‌شد بحث پراکسیس را پیش می‌آورد.

درستی نظریات مارکس هم بعد از گذشت سالیان اثبات شده است. در قرن ۲۰ که مبارزات رهایی‌بخش و مبارزات انقلابی طبقه کارگر در اوج خود قرار داشت، و مساله سوسیالیسم، مساله اصلی بود. این روند باعث فراموش شدن مساله محیط زیست شد. مارکس می‌گوید به جز کار این طبیعت است که در تولید دخالت دارد. اما شماری نه چندان کم از کسانی که "کار باور" هستند عموماً مساله طبیعت را فراموش می‌کنند در حالی که مارکس چنین دیدگاهی نداشت و انسان را جزئی از طبیعت می‌دانست، دنباله‌ی طبیعت می‌دانست اما دنباله‌ی اجتماعی شده طبیعت، اگر شما بخواهید بر اساس یک نگاه دکماتیک انسان را صرفاً اجتماعی تعریف کنید، او را از طبیعت دور کردید، اصل و پایه و ریشه انسان را فراموش کردید و در مقابل این نظریه هم نظریه‌های سبزه‌های لطیف طبیعت گرا قرار دارد که این هم خود دیدگاهی ناقص و نادرست است که انسان را صرفاً در غالب طبیعت بنگریم. جمله‌ای از مارکس در گروندریسه است که من یادداشت دقیق آن را الان ندارم و نقل به مضمون آن الان در ذهنم است که چیزی که نیاز به توضیح دارد و نتیجه فرایند تاریخی است و آن یگانه بودن انسان زنده با شرایط طبیعی‌ای که زنده است و بنابراین مبادله‌ی سوخت و ساز با طبیعت نیست و از این رو تصرف طبیعت نیست (یعنی فقط این نیست) بلکه در واقع صدای هستی انسان زنده با آن شرایط غیرزنده است که برای هستی انسان ضروری است. این جدایی در شرایط دستمزدی و کارگر و سرمایه به وقوع پیوسته است. از نظر مارکس گرمی‌ترین علم، تاریخ است. از نظر مارکس پدیده‌ها در تاریخ اتفاق می‌افتد و از این رو خصلت تاریخی دارند. چرا مارکس در ۲۲ سالگی در میان فیلسوفان باستان به اپیکور علاقه‌مندتر بود؟ او ارسطو و دمکریت و افلاطون و رواقیون را خوب می‌شناخت اما آن چیزی که برای مارکس اپیکور را ارجح کرد، ماتریالیست بودن او بود و در واقع ماتریالیست غیر علت و معلولی بودن او. ماتریالیست‌ها علت و معلولی برعکس ماتریالیست‌های تحلیلی، به طبیعت صرفاً نگاه علت و معلولی دارند. اپیکور در واقع اولین ماتریالیستی بود که نگاه علت و معلولی، مخصوصاً علت و معلولی ساده نداشت، اپیکور رابطه علت و معلولی را از ذهن خود کنار گذاشته بود و یا ماتریالیسمی غیر علت معلولی و با تحلیل-البته تحلیل ناپخته‌ی آن زمان- پدیده‌ها را بررسی می‌کرد. اپیکور واضع نظریه بیگانگی انسان بوده است ولی اپیکور انسان را در مقابل طبیعت بیگانه می‌دید و بی سبب هم نبود که مارکس زمان خود را صرف کرد تا در نظریه دکترای خود نظریات اپیکور را بسط دهد. در واقع اپیکور نظریه‌ی تصادفی در اتم‌ها را بر خلاف نظر دموکریتوس، را قبول داشت، داروین هم نظریه تصادفی جهش در تکامل انواع را قبول داشت. وقتی مساله را از این زاویه مورد بررسی قرار دهیم می‌توانیم نقش انگلس و مساله دیالکتیک در طبیعت را هم مورد بررسی قرار دهیم، کاری که جان بلایمی فاستر آن را بسط داد.

بعضی‌ها مارکس و انگلس را متهم می‌کنند که چون آن‌ها انسان را دنباله طبیعت می‌دانند در واقع انسان و طبیعت دارای وحدت بدون تضاد هستند، در حالیکه این حرف یک‌سره اشتباه است. دقت کنید او می‌گوید "نه وحدت انسان ارگانیک با طبیعت غیر ارگانیک". این وحدت غیر ارگانیک، در واقع همان متابولیسم انسان با طبیعت است، متابولیسم در واقع همان سوخت و ساز است، متابولیسم بدن انسان

این است که موادی را می‌گیرد، تبدیل به انرژی می‌کند و انرژی را مصرف می‌کند تا تمام می‌شود و مجدداً همین روند را تکرار می‌کند. او می‌گوید آن چیزی که نیاز به توضیح دارد این وحدت نیست بلکه چیزی که نیاز به توضیح دارد در واقع جدایی ارگانیک زنده و این شرایط نا زنده است. می‌گوید آن چیزی که نیاز داریم بدانیم وحدت انسان با طبیعت نیست بلکه جدا شدن این دو پدیده است. این درسی است که مارکس برای پروراندن آن، کار خود را از اپیکور شروع کرده است. ما وقتی شروع می‌کنیم به صورت آگاهانه از بهره‌کشی در واقع با طبیعت دچار تضاد می‌شویم و وحدتی باقی نمی‌ماند و حال باید این تضاد را به گونه‌ای حل کنیم. باری این جدایی محصول رواج کار دستمزدی و سرمایه و در واقع نظام بهره‌کشی سرمایه دارانه است و از همین جا ما وارد بحث اصلی خود مارکس می‌شویم.

او می‌گوید آن چیزی که ما باید بگوییم وحدت انسان با طبیعت نیست چون این وحدت وجود دارد ولی وقتی که جدایی بین انسان و طبیعت در تاریخ اتفاق می‌افتد باید چرایی این اتفاق را توضیح دهیم و باید بگوییم و توضیح دهیم آن چیزی که بین طبیعت و انسان جدایی انداخته است چیست، مارکس می‌گوید این جدایی همیشه در تاریخ وجود داشته است، مانند ستم بر زنان که همیشه در نظام‌های مردسالارانه وجود داشته است. انسان مدت‌هاست که از طبیعت جدا شده است و از آن بهره‌کشی می‌کند ولی آن چیزی که انسان را در تضاد کامل با محیط خود قرار می‌دهد رابطه کار دستمزدی و سرمایه است، به طور خلاصه وقتی نظام سرمایه‌داری در جامعه مستولی شد، این نظام جدایی انسان از طبیعت را در شرایط متفاوتی با گذشته قرار می‌دهد. مارکس توضیح می‌دهد که چگونه این اتفاق می‌افتد، در واقع مارکس بحثی را مطرح می‌کند که انگلس به کمک این بحث می‌آید و آن پیوند اکولوژیکی است. پیوند اکولوژیکی پیوند انسان و طبیعت نیست، پیوند دادن دگرگونی اجتماعی با دگرگونی رابطه انسان و طبیعت است، پس انسان داریم، طبیعت داریم، رابطه بین این دو را داریم و هم چنین یک رابطه وحدت داریم و یک تضاد داریم.

حالا بحث جدیدی هم اضافه شد و آن دگرگونی‌های اجتماعی که رابطه بین انسان و طبیعت را هر چه دگرگون‌تر می‌کند و به وضعی در می‌آورد که امروز درآمده است، یعنی بهره‌کشی از طبیعت. یاد می‌آید زمانی دور وقتی نوآموز بودم و کتاب‌های آموزشی و آثار مارکسیستی و مترقی هم در دست نبودند وقتی از مربیان و معلمان و رفقای سیاسی می‌پرسیدم بعد از حل نهایی تضادهای اجتماعی، نوبت دیالکتیکی به چه می‌رسد پاسخ ناکامی، ناراستی دریافت می‌کردم زیرا این پاسخ از آثار چاپ شوروی بیرون تراویده بود می‌گفتند نبرد برای تسلط بر طبیعت این یک وجه قضیه بود. مارکس خودش بعدها نظریه‌ی تسلط بر طبیعت را به نظریه‌ی سازگاری و وحدت بر طبیعت متکامل کرد. با پیروزی انسان بر نظام بهره‌کشی نوبت به نظام بهره‌کشی از طبیعت نمی‌رسد، بلکه بر عکس طرحی نو و انسانی در افکنده می‌شود. در این مورد نیز برخی خرده می‌گیرند که این کار بهره‌کشی از طبیعت فقط توسط نظام سرمایه‌داری انجام نشده و در زمان اتحاد جماهیر شوروی هم این اتفاق افتاده است به خصوص در سبیری که ستمگرانه از طبیعت آنجا بهره‌برداری کردند. جواب ما این است که هر اتفاقی که در اتحاد جماهیر شوروی افتاده ضد شیوه و روش سرمایه‌داری نبوده است و اتفاقاً مواردی از این دست، پاشنه آشیل نظام شوروی شد، ثانیاً واکنشی هم که نظام شوروی داشته واکنش صحیحی نبوده است، این نظام در مقابل نظام سرمایه‌داری واکنشی داشت تا بتواند رقابت کند و برای پیروزی سوسیالیسم در یک کشور تولید خود را بالا ببرد. بنابراین نافی تجربه‌ی شوروی نافی نقطه نظر مارکس نیست زیرا هر چیزی هم که در شوروی اتفاق افتاد براساس نظرات مارکس نبوده است. البته آن چه که در شوروی اتفاق افتاده کسری هم از آن چه که امروز در جهان سرمایه‌داری اتفاق می‌افتد نبوده است. ولی همین مقدار اندک هم نشان دهنده‌ی استفاده از روش‌های نادرست در مقابل سرمایه داری است یعنی، ادای سرمایه‌داری را در مقابل خودش در آوردن.

حالا بحث مختصر دیگری هم دارم که می‌خواهم برای شما بگویم. جنبشی در جهان به نام جنبش سبز مطرح است، جنبش سبز مانند جنبش فمینیستی یا مانند جنبش چپ نو، در ابتدای شکل‌گیری خود رادیکال به دنیا آمد و مبنای بسیاری از نظرات خود را از اندیشه‌های کارل مارکس انتخاب کرده بود، همان طوری که جنبش چپ نو از ناامیدی چپ‌های آمریکایی از وضعیت چپ در آن زمان ناشی شد و شکل گرفت و در ابتدای شکل‌گیری‌اش هم رادیکال بود اما بعدها راه به پست مدرنیسم برد و (البته بخش رادیکال آن بالنده مانده است). جنبش فمینیستی هم راه به لیبرالیسم فمینیستی برد یعنی معیار آزادی زن را آزادی‌های فردی زن دانست، در واقع راه به جایی برد که در ابتدا علیه آن مبارزه می‌کرد یعنی بر علیه سلطه‌ی فردی مرد بر زن مبارزه می‌کرد اما در نهایت خودش در تله آزادی‌های فردی زن افتاد. جنبش سبز هم بی‌برو برگرد جنبشی رادیکال بود چون به هر راهی که برای دفاع از طبیعت و محیط زیست می‌رفتند می‌دیدند چیزی اینجا به عنوان زمینه‌ی ساز اصلی (و نه در رابطه‌ی علت و معلولی ساده) بحران محیط زیست وجود دارد و آن عامل سرمایه‌داری است. یک تفاوت بین سرخ‌ها و سبزها همیشه وجود داشته است، این تفاوت سوءتفاهمی است که سبزها به سرخ‌ها داشته اند. آنها گمان می‌کنند چون ما نظریات مارکسیستی داریم و چون مارکس گفته مناسبات تولیدی مانع رشد نیروهای مولد می‌شود ما خواهان تولید ستمگرانه، بی‌ملاحظه و بی‌رحمانه‌ی هر چه بیشتر و به هر قیمت هستیم. شاید تجربه‌ی استالین و نواستالین نیز به این سوءبرداشت کمک کرد. این طور نیست، مناسبات تولید مانع رشد نیروهای مولده است ولی نتیجه ما از این جمله این نیست که مناسبات

تولید اصلاح شود تا ما بتوانیم با ولع بیشتر به تولید بی‌رحمانه دست بزنیم. کارل مارکس و مارکسیست‌ها بودند که نظریه‌ی واقع‌گرایانه‌ی بحران ناشی از اضافه‌انباشت که در همان حالی که فقر و فقر نسبی گسترش می‌یابد، کشف کردند و بسط دادند. ما نه به تولید ولع آمیز و نه به مصرف ولع‌آمیز اعتقادی نداریم. ما به تولید عادلانه اعتقاد داریم، تولیدی که دست‌اندازی به طبیعت نکند، تولیدی که منجر به بهره‌کشی از انسان و بیگانه‌سازی نشود.

مارکس زمانی که در موارد مختلف از سوسیالیسم صحبت می‌کند در واقع مشخص می‌کند که برای تولید نه تنها ولعی قائل نیست بلکه برای تولید در ارتباط با توزیع و استفاده از کار انسان و طبیعت حد و مرزی قائل است. بنابراین انتقادی که سبزه‌ها به سرخ‌ها دارند از نظر من بی‌اساس است. مارکس از اخلاق و انسان‌گرایی‌های متداول و احساساتی زده خیلی صحبت نکرده است اما مارکس، گرایشی رمانتیک نیز داشت (منظور برداشت از عصر فلسفی رمانتیسم است) و او به عنوان انسان‌گراترین فیلسوفی که من می‌شناسم، با نشان دادن تولید و مصرف ولع‌آمیز، آسیب‌هایش را به جامعه و هستی آدمیزاد نشان داد و به نقد کشید. بنابراین او ولع تولید نداشته و به عدالت در تولید باور داشته است. به هر روی ما اگر سبزه‌های اولیه را بررسی کنیم، تحلیل‌هایی که در مورد سرمایه‌داری دارند واقعا برای مارکسیست‌ها کاربرد دارد و می‌تواند یاری‌رسان باشد. در واقع مارکسیست‌ها همانطور که خود را باید مدیون فمینیست‌های سوسیالیست یا مارکسیست چند دهه‌ی اخیر بدانند باید مدیون سبزه‌های اولیه هم بدانند چرا که آنها دریچه‌های جدیدی به نقد سرمایه‌داری را باز کردند و در مورد دست‌اندازی‌های سرمایه‌داری در طبیعت که منجر به دگرگونی رابطه انسان و طبیعت می‌شوند. به هر روی از نظر من این جنبش‌ها هستند که باید به طور بنیادی تحول‌خواهی خود را مدیون مارکس و مارکسیسم باشند.

افزایش تولید در نظام سرمایه‌داری برای افزایش سود و سرمایه است. به عنوان مثال عرض کنم، وسایل نقلیه عمومی نیاز به مداخله دولت دارد، ناچر که بر سر اقتصاد انگلستان آن‌گند بزرگ را آورد هر نوع کمک را به وسایل حمل و نقل عمومی شهرها از بین برد و لغو کرد و در نتیجه قیمت به اندازه‌ای بالا رفت که این خدمات رو به ورشکستگی رفتند. حالا بررسی کنیم افزایش بی‌رویه تولید برای افزایش سود بیشتر از یک سو و ناصرفه‌مند بودن وسایل حمل و نقل عمومی را اگر کنار یکدیگر بگذاریم و با هم به گونه‌ای هم‌زمان و تعارض آمیز و سیستمی ببینیم، نتیجه‌ای نمی‌دهد جز آلوده‌تر شدن بیش از پیش محیط زیست. حال می‌توانیم دگرگونی رابطه‌ی انسان با طبیعت را هم به راحتی در این مساله ببینیم و دریابیم دگرگونی روابط اجتماعی می‌تواند چه تاثیری بر دگرگونی روابط انسان با طبیعت بگذارد.

آلودگی محیط زیست منجر به اعتراض و مقاومت مردم در مقابل دولت می‌شود، اعتراض مردم در جایی که حکومت‌های خودکامه و ستمگر وجود دارند و ما این را بارها در سرزمین خود تجربه کرده‌ایم با سرکوب روبرو می‌شود ولی در غرب که دموکراسی را تجربه کرده‌اند (از حرف من این برداشت را نکنید که اگر دموکراسی لیبرالی عینا در اینجا هم پیاده شود نتیجه خوبی می‌دهد، اگر وقت بود این را هم توضیح خواهم داد.) به هر حال در غرب چون از سرکوب عریان استفاده نمی‌شود از شماری سیاست‌های با برنامه و هدفمند و نهادینه شده و مغالطه آمیز استفاده می‌شود، یعنی انداختن آلودگی محیط زیست بر گردن کشورهای کمتر توسعه یافته و جهان سوم، این را اگر برای اقتصاددانان لیبرال بگوییم، می‌گویند یعنی چی؟ آیا آمریکایی‌ها دودشان را فوت می‌کنند می‌فرستند در شهر و کشور شما. (این را یکی از همین اقتصاددانان لیبرال به خودم گفت.) بگذارید با مثالی بحث را روشن کنم کوشش بسیاری به وجود آمده است که سوخت فسیلی را تبدیل کنند به سوخت اتانول، چون استفاده از سوخت اتانول، به جای سوخت‌های فسیلی در خودروها آلودگی محیط زیست مصنوع و شهرها را از بین می‌برد. اتانول از چه چیزی به وجود می‌آید؟ یکی سویا، یکی ذرت، یکی نخل روغنی. تقاضا برای ذرت و تبدیل آن برای تولید اتانول، باعث اعتراضاتی شده، که اولین اعتراض به این امر توسط یک مارکسیست عمل‌گرا در جهان انجام شد به نام فیدل کاسترو. او بود که اعلام کرد ما مردم جهان سوم نباید خاک خود را استثمار کنیم. (نظر مارکس در باره‌ی کشاورزی و استثمار خاک را نیز به یاد آورید.) نباید کشاورزی خود را استثمار کنیم و خوراک خود را بدهیم، تا شما اتانول درست کنید اتوموبیل‌هایتان کم دودتر شود و رفاهتان به قیمت فقر و گرسنگی بیشتر. ولی به هر روی افزایش ناگهانی تقاضای ذرت باعث شد که فقط در مکزیک بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ یک و نیم میلیارد ضرر کند، حال باید پرسید یعنی چی که مکزیک ضرر کند؟ کشاورزان مکزیکی ضرر کردند، زار عانی که در واقع پشتیبان اصلی جنبش انقلابی زاپاتیست‌ها بودند و هستند، زیان دیدند زیرا امریکا به ذرت کاران خود سوبسید می‌داد و آنها باید غذای خود را گران‌تر می‌خریدند. این مصرف‌کنندگان عادی ذرت بودند که ضرر کردند برای اینکه آنها ذرت را به عنوان غذا مصرف می‌کنند و این آمار در سطح جهان بالاتر هم هست، همه‌ی جهان در این فاصله نزدیک به ۱۶ میلیارد دلار زیان دید و جهان سوم نیز ۹/۳ میلیارد دلار. نتیجه‌ی امر با اعتراضات مردم روبرو شد، و به عنوان نمونه در اروپا مصرف سوخت‌های اتانولی ۵ تا ۱۰٪ طی سال‌های اخیر کاهش پیدا کرد. اما در امریکا هنوز فشار برای جایگزینی سوخت اتوبوس با غذای مردم بالاست.

در مورد سویا اگر بخواهم بگویم تمام کارخانه‌های سویا در آرژانتین که کارخانه‌ها و صاحبانش که برای طبقه کارگر و حقوق‌های آنها رفتار درستی نداشتند، اگر نمی‌خواستند کارخانه را طبق قانون اداره کنند، کارخانه توسط دولت آرژانتین صادره و به کارگران همان واحد واگذار شد و اتفاقاً از زمانی که کارگران بر این کارخانه‌ها مسلط شدند، زبان‌های کارخانه از بین رفت و از زمانی که این اتفاق افتاد قیمت سویا هم افزایش خاصی نداشت. اتفاقاً ایران هم یکی از مشتریان سویا از آرژانتین هست.

در مورد نخل روغنی هم بگویم، در سواحل پاسیفیک کلمبیا، مناطقی هست که این دولت ریاکار و ضد کارگری فعلی کلمبیا که تمام تلاشش از بین بردن جنبش مسلحانه انقلابی کلمبیا یا همان فارک است، زمانی که به قدرت رسید قانونی را گذراند با عنوان حفاظت از سواحل پاسیفیک. آن سواحل مناطقی‌اند که در آن سیاهان زندگی می‌کنند. آن‌ها که تاریخچه رسیدن‌شان به آن منطقه خود داستانی مفصل دارد، در آنجا زندگی خاص خود را داشتند و بر روی خاک با دست‌های خالی شروع به کشت کردند و بعد محیط زیست زیبایی در آنجا به وجود آمد، به نحوی که این دولت ریاکار فعلی آن منطقه را محیط زیست ملی اعلام کرد و گفت شرایطی ایجاد می‌شود که ساکنان این مناطق بتوانند سود سرشار ببرند. اما این فقط ریاکاری بود، چندسال بعد حمله‌ی اقتصادی نولیبرالی به سواحل پاسیفیک و سرزمین‌های سیاهان آغاز شد، گیاه نخل روغنی را به این مناطق بردند و از فقر مردم استفاده کردند و بخشهایی از زمین‌ها را خریدند و بعضی از اراضی را تصرف کردند و محیط زیست زیبای آنجا را زیر کشت نخل روغنی نابود کردند. خاک را نابود کردند، چون گیاه نخل روغنی به خاک فشار زیادی می‌آورد، نخل روغنی برای چه می‌خواستند، برای اینکه به امریکا صادر کنند، که در آنجا سوخت اتانول تولید کنند و مردم نیویورک و شیکاگو و لوس آنجلس آلودگی بیشتری به خود ببینند و این کار اگر هستی مردم را نابود می‌کند، بی‌خیال. باری این است رابطه‌ی دیالکتیکی دگرگونی اجتماعی و تصرف بهره‌کش‌تر از طبیعت.

=====

<http://www.kanoonm.com/1145#more-1145>

مقدمه‌ای در باره محیط زیست و طبیعت ایران

(متن سخنرانی در سمینار محیط زیست)

سمیه صمیمی

در مورد محیط زیست تا کنون حرف بسیار زده شده است. اما آنچه که در این مبحث به آن پرداخته می‌شود، به سه بخش تقسیم شده است:

۱- محیط زیست چیست؟ طبیعت چیست؟

تفاوت این دو واژه در دو نگرش نهفته است: يك نگرش این است که عنوان محیط زیست از دو کلمه محیط و زیست ترکیب یافته است که در فارسی به معنای جایگاه و محل زندگی است. اما امروزه مفاهیم گوناگون را از آن آرایه می‌نمایند مثل آب و هوا، جنگل، کوه، حقوق حیوانات و پرندگان، راه‌های جلوگیری از آلودگی هوا، راه‌های مبارزه با عوامل مخرب طبیعت و ... محیط زیست در اصطلاح به کلیه عوامل تهدید کننده یا بهبود بخش محیط زندگی اطلاق می‌شود.

اما نگرش بعدی بیانگر این است که چیزی به نام محیط زیست وجود ندارد و این واژه يك معنای نسبی به مفهوم پیرامون دارد، واژه درست همان طبیعت است، به عنوان بستری برای زیستن موجودات در کنار هم، و نه تنها محلی برای زیستن انسان. همان‌طور که از مشتقات واژه با مراجعه به کتاب لغت پیدا است، این واژه يك معنای نسبی به مفهوم پیرامون دارد یعنی چیزی که توسط پیرامون خود محاط شده است. موردی که در این جا مهم قلمداد می‌شود این است که بدانیم، منظور ما از محیط زیست کدام موجود است این موضوع اهمیت دارد زیرا آن چه وضعیت يك محل را برای زیست يك نوع موجود زنده بهبود می‌بخشد، می‌تواند محیط زیست يك موجود دیگر

را تباه کند. حال در مجموع باید گفت: طبیعت عبارت است از آن چه که فرآیند زیستن را احاطه کرده، آن را در خود فرو گرفته و با آن در کنش متقابل قرار دارد.

با توجه به این تعریف آیا می‌توان مرزهای مشخصی برای محیط زیست تعیین نمود آیا فرایند حیات بدون استفاده از هوا و خاک میسر است آیا بدون بهره برداری منطقی از خاک، می‌توان مواد غذایی تولید نمود و امکان تغذیه سالم جمعیت رو به تزاید را فراهم ساخت؟ در تعاریف واژه محیط زیست، طبیعت مدیریت شده برای انسان معنا می‌شود.

اما با توجه به مصطلح بودن این واژه، در این نوشتار هر جا که به واژه محیط زیست اشاره شده است، منظور همان طبیعت است که انسان هم در آن زندگی می‌کند.

۲- جایگاه محیط زیست در قانون اساسی ایران چیست و متولی حفاظت محیط زیست در ایران چه سازمانی است؟

در اصل ۵۰ قانون اساسی آمده است: "در جمهوری اسلامی، حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌شود. از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است."

این موضوع به آن معنی است که در قانون اساسی ما پیش‌بینی لازم برای حفاظت محیط زیست انجام گرفته و خلا قانونی در این مورد وجود ندارد. اما اینکه این اصل چقدر در بهره برداری از منابع و برنامه ریزی در نظر گرفته شود، مبحث دیگری است.

تاریخچه سازمان محیط زیست به این صورت است که در سال ۱۳۳۵ دستگاهی مستقل به نام کانون شکار ایران، با هدف حفظ نسل شکار و نظارت بر اجرای مقررات مربوط به آن تشکیل شد. در زمان قاجار، قسمت‌هایی از طبیعت به عنوان قرق برای شکار پادشاهان در نظر می‌گرفتند تا در فصل شکار مورد استفاده قرار بگیرد. بسیاری از پارک‌های ملی و مناطق حفاظت شده قدیمی ما بازمانده همین قرق‌ها هستند که هرچند دلیل حفاظت آنها، باز هم استفاده خاص قشر وابسته به حکومت بود، اما در آن زمان جلوی توسعه کشاورزی و یا استفاده چرای دام را گرفت.

در سال ۱۳۴۶ در پی تصویب قانون شکار و صید، سازمان شکاربانی و نظارت بر صید جایگزین کانون فوق شد. بر اساس قانون اخیر، سازمان شکاربانی و نظارت بر صید، مرکب از وزیران کشاورزی، دارایی، جنگ و شش نفر از اشخاص باصلاحیت بود.

بر اساس ماده ۶ قانون فوق، وظایف سازمان شکاربانی و نظارت بر صید از محدوده نظارت و اجرای مقررات ناظر بر شکار فراتر رفته و امور تحقیقاتی و مطالعاتی مربوط به حیات وحش کشور، تکثیر و پرورش حیوانات وحشی و حفاظت از زیستگاه آنها و تعیین مناطقی به عنوان پارک وحش و موزه‌های جانورشناسی را نیز در بر گرفت.

در سال ۱۳۵۰ نام سازمان شکاربانی و نظارت بر صید به "سازمان حفاظت محیط زیست و نام شورای عالی شکاربانی و نظارت بر صید به "شورای عالی حفاظت محیط زیست تبدیل شد و امور زیست‌محیطی از جمله پیشگیری از اقدام‌های زیانبار برای تعادل و تناسب محیط زیست نیز به اختیارات قبلی آن افزوده شد.

در سال ۱۳۵۳ پس از برپایی کنفرانس جهانی محیط زیست در استکهلم و با تصویب قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست در ۲۱ ماده، این سازمان از اختیارات قانونی تازه‌ای برخوردار شد و از نظر تشکیلاتی نیز تا اندازه‌ای از ابعاد و کیفیت سازگار با ضرورت‌های برنامه‌های رشد و توسعه برخوردار شد.

اکنون اهداف سازمان محیط زیست به صورت زیر تعریف شده است:

- حفاظت از اکوسیستم‌های طبیعی کشور و ترمیم اثرات سوء گذشته در محیط زیست

- پیشگیری و ممانعت از تخریب و آلودگی محیط زیست
- نظارت مستمر بر بهره برداری از منابع محیط زیست
- برخورد فعال با زمینه‌های بحرانی محیط زیست شامل آلودگی‌های بیش از ظرفیت قابل تحمل محیط
- تهیه و تدوین ضوابط و استانداردهای زیست محیطی در زمینه‌های:
 - هوا منابع خاک سروصدا مواد زائد و جامد آفت کش‌ها و کودهای شیمیایی پوشش گیاهی و جانوران وحشی آلودگی‌های مواد نفتی ، فلزات سنگین ، سموم کشاورزی ، فاضلاب انسانی و ... در محیط‌های دریایی (آب ، رسوب ، آبزیان)
- آموزش زیست محیطی تشکلهای غیردولتی و بهره‌گیری از کلیه امکانات داخل کشور و در سطح بین‌المللی
- ارزیابی و نظارت به منظور حصول اطمینان از کاربرد و کارآئی ضوابط و استانداردهای زیست محیطی
- ارزش‌گذاری اقتصادی منابع طبیعی و هزینه‌های زیست محیطی ناشی از توسعه

این بند آخر، چکیده و خلاصه هر آنچه که بر محیط زیست و طبیعت ایران می‌رود است. نگاه سودمحور به طبیعت و چنان بلایی بر سر آن آورده که گاهی هیچ آینده‌ای برای آن متصور نیست.

۳- وضعیت طبیعت و محیط زیست ما چیست؟

محیط زیست و طبیعت ایران در وضعیت مناسبی قرار ندارد و به رغم وجود بستر قانونی مناسب برای محافظت، به دلیل نگاه کوتاهمدت و سودجویانه به آن، آینده خوبی نیز برای آن پیش‌بینی نمی‌شود. از استفاده بیش از حد ظرفیت از منابع طبیعی مانند آنچه که در جنگل‌های شمال که به دلیل ساختار یگانه به فسیل زنده معروف هستند تا آلوده کردن شاه‌رگهای حیاتی رودخانه‌ها، از تخریب زیستگاه‌های طبیعی در دامنه‌های سهند به بهانه استخراج معادن تا صادرات خاک کشاورزی دشت حاصلخیز مغان به کشورهای حوزه خلیج فارس به بهانه افزایش صادرات غیر نفتی، از طرح‌های بیشمار انتقال آب میان حوضه‌ای از سرشاخه‌های کارون تا آلوده کردن خلیج نابیند با پساب‌ها و زباله‌های طرح‌های پتروشیمی، از خشک شدن ارومیه و پریشان و گاوخونی و هامون تا قاچاق پرندگان شکاری برای تفریح شیخ‌نشین‌های عرب، از فرسایش شدید خاک در اراضی شیبدار تحت کشت گندم برای خودکفایی تا احداث جاده از میان جنگل گلستان و ده‌ها منطقه بکر دیگر، از آب آلوده رفسنجان و اهواز تا هوای مسموم تهران و اراک و اصفهان، از ریزگردهای مهمان از کشورهای همسایه تا قتل پلنگ و خرس و گرگ توسط مردم عادی، از حکم اعدام برای محیط بان دنا به دلیل حفاظت از محیط زیست تا حکم زندان برای فعالان زیست محیطی آذربایجان، هر جای این مملکت را که نگاه کنید، فاجعه‌ای در حال رخ دادن است. متأسفانه متولیان محیط زیست به دلایل مختلف ساختاری و سیاسی، حتی توان حفاظت از مناطقی که قانوناً و رسماً متولی آن هستند- مناطق تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست کشور از جمله پارک‌های ملی- را نیز ندارند. حال محیط زیست ما خراب است و کسی به فکر چاره اساسی برای آن نیست. مرثیه سرایانی بیش نیستیم...